

ما زمانی مال شما نبودیم

لیزا وینگیت

ترجمه‌ی بهاره هاشمیان

www.ketab.ir



انتشارات هاشمی

سرشناسه	: وینگیت، لیزا. Wingate, Lisa
عنوان و نام پدیدآور	: ما زمانی مال شما نبودیم / لیزا وینگیت؛ ترجمه‌ی بهاره هاشمیان.
مشخصات نشر	: تهران: هاشمی، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۵۱۴ ص. ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۹۹-۴۰-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
یادداشت	: عنوان اصلی: Before we were yours : a novel, 2017
یادداشت	: کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان «پیش از آنکه از آن تو بودیم» ترجمه‌ی مریم حسین‌نژاد توسط انتشارات کوله‌پشتی در سال ۱۳۹۶ و سپس تحت عناوین مختلف با ترجمه و ناشران متفاوت در سال‌های متفاوت منتشر شده است.
عنوان دیگر	: پیش از آنکه از آن تو بودیم.
موضوع	: داستان‌های انگلیسی — قرن ۲۱.
موضوع	: English fiction — 2th century :
شناسه افزوده	: هاشمیان، بهاره، ۱۳۵۹ -، مترجم
رده‌بندی سکره	: ۱۱ پ/و/۴ PZ۴
رده‌بندی دیوید	: ۸۱۳/۵۴
شماره کتابشناسی	: ۵۲ ۵۱ ۴



نام کتاب: ما زمانی مال شما نبودیم

نویسنده: لیزا وینگیت

ترجمه‌ی: بهاره هاشمیان

حروفچینی و صفحه‌آرایی: شرک پویا

طراح جلد: آزاده کبیری

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۹۹-۴۰-۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: دیبارنگ

لیتوگرافی: دیبارنگ

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: میدان ولی عصر، مقابل سفارت عراق، شماره ۱۶۸۵؛ تلفن: ۸۸۹۳۸۸۳۸

فروشگاه شماره ۲: پاسداران جنوبی، شماره ۱۷۹؛ تلفن: ۲۲۸۹۰۶۲۷-۲۲۸۴۳۳۰

E-mail: nashr.hashemi@gmail.com

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

قیمت ۷۷۰۰۰ تومان

پیش گفتار

مال تیمور، مريلند

آگوست ۱۹۳۹

داستان زندگی من از شبی گرم در ماه آگوست آغاز می شود، در مکانی که دیگر چشمم بر آن نخواهد افتاد. آن اتاق تنها در تیره سورات من جان می گیرد و اغلب روزها موقعی که آن را در ذهنم مجسم می کنم، آن تنگی است. دیوارها سفید و تمیز هستند و چین و شکن پارچه کتانی روی تخت را به آدم را یاد برگ های خشک فرو افتاده می اندازد. این سونیت خصوصی بهترین انسانیت را دارد. بیرون نسیم سبکی در جریان است و جیرجیرک ها در میان درختان بلند می جنبند و رنگ سبز آنها درست زیر چارچوب پنجره ها، از نظرها مخفی است. همان طور که پنکه سقفی در بالای سر می چرخد، پرده ها به سمت داخل تکان می خورند و هوای مرطوبی را که هیچ تمایلی به جابه جا شدن ندارد به سمت خود می کشند.

رایحه کاج به داخل می آید و در عوض فریادهای زنی بیرون می رود که چند

پرستار مچ دست او را گرفته و به سمت تختخواب می‌کشند. عرق سردی روی پوستش است و به سرعت از روی صورت، بازوها و پاهایش فرو می‌ریزد. طوری ترسیده که انگار از آن موضوع آگاه شده است.

زن زیبا است. لطیف و شکننده. نه از آن تیپ زن‌هایی که عمداً مصیبتی را به بار می‌آورند که همان لحظه در حال شکل‌گیری است. در دوره‌های مختلف زندگی‌ام، یاد گرفته‌ام که اغلب مردم تا آنجا که بتوانند با واقعیت کنار می‌آیند. آنها قصد ندارند کسی را آزار بدهند. این صرفاً یکی از نتایج فرعی ترسناک تلاش برای بقا است.

زن نقشه‌ری ندارد. همه این‌ها پس از آن فشار پایانی بی‌رحمانه اتفاق افتاد. او احتمالاً آخرین چیزی را که می‌خواست، به وجود آورد. یک جسم آرام و بی‌صدا جلو می‌آید. یک دختر کوچولوی موفرفری و زیبا شبیه یک عروسک که هنوز رنگش کبود است را می‌داند.

زن هیچ راهی برای آگاه شدن از سرنوشت دخترش ندارد اگر هم چیزی می‌دانست، داروها باعث می‌شوند روبرو با، خاطره آن فقط به یک تصویر مبهم و مه‌آلود تبدیل شود. ترسش را کنار می‌گذارد و تسلیم خواب سحرگامی می‌شود، دُز اسکوپولامین و مورفینی که برایش تجویز شده تا به منظور غلبه بر درد به او کمک کند، آرامش می‌کند.

در این بین که پزشکان مشغول بخیه‌زدن هستند و پرستار با تکیه‌ای آنچه را مانده است تمیز می‌کنند، گفتگوهایی از سر دلسوزی جریان می‌یابد.

- چقدر ناراحت‌کننده که این جوری شد و چقدر بده که آدم حتی به نفس هم تو این دنیا نکشه.

- بعضی اوقات واقعاً جای تعجب داره که... چرا... وقتی به بچه آن قدر خواستیه...

پارچه را پایین‌تر می‌آورند و آن چشمان کوچک را می‌پوشانند. چشمانی که دیگر نمی‌بینند.

گوش‌های زن می‌شنوند اما نمی‌توانند چیزی را درک کنند. همه چیز می‌رود و می‌آید. انگار تلاش می‌کند تا موجی را بگیرد اما موج از میان انگشتان بسته‌اش رد می‌شود و سرانجام همراه با آن شناور می‌گردد.

مردی آن نزدیکی منتظر است، شاید در راهرویی درست بیرون در. دکتر همان‌طور که از اتاق بیرون می‌رود، می‌گوید:

- خیلی خیلی متأسفم آقا. مطمئن باشین هر چیزی رو که برای کاهش درد و بیج دختر شما و نجات نوزاد لازم بود، انجام دادیم. می‌فهمم چقدر سخته. لطفاً هر موقع توانستید اون ور آب به پدر نوزاد ملحق بشین، ابراز همدردی ما رو بهش بره‌رین. ما از اون همه ناامیدی خانواده شما احتمالاً خیلی امیدوار شده بودند.

- دخترم بر هم می‌تونه چه دار بشه؟

- توصیه نمی‌کنم.

- دخترم می‌میره اگه این موضوع رو بفهمه، همین‌طور مادرش. می‌دونین، کریستین تنها فرزند ماست. صابون پاهای کوچولو... شروع به نسل جدید.

- درک می‌کنم آقا.

- چه ریسک‌هایی رو باید قبول کنه؟

- زندگی‌اش. و خیلی بعیده که دختر شما با این شرایط بتونه بارداری دیگه‌ای داشته باشه. اگر هم تلاش کنه ممکنه نتیجه‌اش این بشه...
- می‌فهمم.

دکتر دستش را به عنوان دل‌داری روی شانه مرد دل‌شکسته قرار می‌دهد، یا شاید در تصورات من این‌گونه است. نگاه‌های خیره‌شان در هم فرو می‌رود. پزشک از بالای شانه مرد نگاهی می‌اندازد تا مطمئن شود پرستارها نمی‌توانند چیزی بشنوند و خیلی جدی می‌گوید:

- می‌تونم به پیشنهاد بهتون بدم آقا؟ شنیدم توی ممفیس یه زنی...